



## نظری به «رساله‌ای در طلب کاغذ»

محمد قهرمان

(مشهد)

ضمن مطالعه این رقعه در شماره ۹-۱۰ نامه بهارستان (صص ۱۳۸-۱۴۱)، به تصحیح خانم سفانة انجم‌روز، نکاتی به نظر بنده رسید که با اشاره به سطور و نیز حواشی ذیلاً به استحضار می‌رسانم.

برخی از این اشتباهات در چاپ پیش آمده و بعضی ناشی از غلط‌نویسی کاتبان بوده است. پاره‌ای هم به سبب قراء نادرست متن روی داده است. اگر در برخی موارد به خطا رفته باشم، استادان دلالت خواهند فرمود.

نخست باید گفت که چون نسخه B به خط مؤلف معرفی شده است، حق آن بود که ابتدا همان صفحه ناقص اساس و مأخذ نقل قرار می‌گرفت و کلماتی که در صحافی از بین رفته است و نیز اضافات دو نسخه دیگر در قلاب می‌آمد و به متن افزوده می‌شد. در صحت ضبط کلمات این ورق بحثی نیست و به بعضی موارد اشاره خواهم کرد.

س ۱: اولاً، در آغاز تصویر رقعه می‌بینیم: «علی الصبح که سمنند فکر را...»، ولی در متن چاپی می‌خوانیم: «علی الصبح، سمنند نگاه را...».

وجود «که» برای ربط دو بخش جمله لازم است و به فرض آنکه در دو نسخه دیگر نبوده است، چرا به نسخه دستنویس مؤلف توجه نشده است؟

ثانیاً، «سمنند فکر» (و در یک نسخه، «سمنند خیال») به مراتب بهتر از «سمنند نگاه» است. «سمنند فکر» و «اسب اندیشه» در نوشته‌ها و اشعار به کرات آمده و درباره نگاه نیز تشبیهاتی چون آهو و مرغ و نظایر آنها رواج داشته است، ولی «اسب نگاه» بعید می‌نماید، تناسبی هم بین اسب و نگاه وجود ندارد.

ثالثاً، مصحح محترم نه تنها سمنند فکر و خیال را نپسندیده‌اند، بلکه اصولاً «سمنند فکر» را در صفحه اختلاف نسخه‌ها (۱۴۲) نیز نمی‌بینیم.

س ۴: «چشم به چشم سیاه خوبان»، «خشم» غلط و «چشم» صحیح است و همان بهتر که به پیروی از دستنویس مؤلف نوشته شود: «همچشمی به چشم سیاه خوبان». به هر حال، در حاشیه ۳ «سیاه» زاید است و باقی می‌ماند: «خوبان = زیبا رویان»، که نیازی به توضیح ندارد.

س ۶: «فسان از اندوه خود را هر دم به کارد می‌زد». این جمله در برگ دستنویس مؤلف نیست و به جای آن «فسان دندان [برهم] می‌خاید» دارد که در متن چاپی در سطر ۷ آمده است. بنابراین به جای «فسان» در سطر ۶، ظاهراً شیئی دیگری بوده و یا آنکه زاید است و جمله چنین بوده: «... بر سر یک حرف نمی‌استند و از اندوه...». و باز در همین سطر، «قلم قد» را داریم که خود مؤلف به صورت «قلمقط» (قلم قط) نوشته است و بهتر بود که همین املا رعایت می‌شد. قلم قط بی‌گمان همان قطن‌زن است، ولی معنی آن را به دست نداده‌اند. همچنین «الف کشیدن» که نوعی از «داغ سوختن» است و در فرهنگ‌ها نیز آمده، احتیاج به توضیح دارد (چون نیازمند طول و تفصیل است، بنده از آن گذشتم).

حاشیه ۸: در بیت مورد استشهاد، در چاپ غلطی روی داده است: «بر» از پایان مصراع اول، باید به آغاز مصراع دوم برده شود: بر استخوان برسید... .

س ۷: «سراسر می‌گشتم» را در تصویر خط مؤلف «سراسری گشتم» می‌بینیم. «سراسر» معنی سیر و گشت دارد، و سراسر زدن = سیرکردن، گشت‌زدن، گردیدن. «سراسری گشتم»، به اصطلاح امروز یعنی گشتی زدم، و همین وجه درست است.

س ۸: «سنگ بر شیشه می‌زند». «شیشه» غلط فاحش است و صحیح - همچنان که در تصویر دیده می‌شود - «سینه» است. اصطلاح سنگ کسی را بر (به) سینه‌زدن، امروز هم به کار می‌رود.

ح ۱۲: «طرفه کثرتی دیدم». یعنی عجیب جمعیتی دیدم، یا: جمعیت کثیری دیدم.



س ۹: «طوق و شده»: و شده را روی هم لغتی مجزا و به معنی آماده گرفته‌اند، حال آنکه اصل لغت «شده» است، یعنی نشان و علامت. بنابراین می‌شود طوق و شده = طوق و علامت، و حاشیه ۱۶ به کاری نمی‌آید. البته بهتر آن بود که مطابق تصویر، طوق را به صورت «توق» (= توغ، طوغ) می‌نوشتند.

همان سطر: «در قاب قلمدان نحلی دیدم بسته که نیشش...». «در» غلط و همچنان که در تصویر می‌بینیم «از» است. «نحلی» غلط فاحش است و قرینه «بستن» بهترین دلیل این ادعا تواند بود. مؤلف واژه را بدون نقطه نگاشته است. باری، «نخل بستن»، یا بستن نخل، آرایش تابوت کردن است. کلمه بعد از «که» از قلم مؤلف ساقط شده، ولی روشن است که مطابق نسخه بدل «نقائشش» درست است، نه نیشش. این وجه به سبب تصور «نخل» به نظر مصحح محترم صحیح آمده است. نیش حشره‌ای به خردی زنبور عسل را چگونه می‌توان به صدرنگ آراست؟ س ۹-۱۰: «و شنجرف و سیاه سرخ شده». صورت درست همان است که در تصویر آمده. البته یک «از» باید به جمله افزود: و [از] شنجرف و سیاهی، سرخ و سیاه شده.

س ۱۰: «قلم قطع الف‌ها بریده». در چند سطر بالاتر دیدیم که مؤلف این واژه را قلم قط نوشته است.

الف بریدن = الف کشیدن (←) توضیح مربوط به سطر ۶.

س ۱۱: «بی نهایت بود که...». وجود «که» مؤید غلط بودن «بی نهایت» است. در تصویر «به مرتبه‌ای» می‌بینیم و در نسخه بدل «به نهایی» که هر دو صحیح است.

س ۱۲: «نخل و شده»: برای «و شده» (←) توضیح مربوط به سطر ۹.

ه. س: «جوانی بوده». «بود» درست است و در تصویر نیز چنین آمده.

س ۱۳: در تصویر، در ابتدای سطر «نرسیده» دیده می‌شود که سنجی بوده به قرینه «ندمیده» ولی کلمات قبلی آن از بین رفته است و از دو نسخه دیگر نیز چیزی در این مورد به دست نمی‌آید. اما به جای جمله متن می‌خوانیم: «همه وقت در تحصیل علوم و خطوط می‌کوشید» این جمله که به خط مؤلف است، چه عیبی داشته که متن قرار نگرفته است؟

از اینجا به بعد، چون دستنویس مؤلف موجود نیست، باید بین ضبط متن و یک نسخه بدل قضاوت کرد. «بسیار مخصوص بود»، که نسخه بدل است، از متن یعنی: «بسیار محفوظ بود»، بهتر می‌نماید.

س ۱۴: «تخم محبت» را باید به «تخم محبتش» یا «تخم محبت وی» اصلاح کرد.

ه. س: «گوش در حرف...» در متن آمده، ولی «گوش بر حرف...» که نسخه بدل قرار گرفته، بهتر است.

س ۱۵: به جای «و آنها»، نسخه بدل یعنی «و این فرقه» مناسب‌تر می‌نماید.

س ۱۷: «نمی‌تواند کرد»؛ «و سیاهی به هیچ وجه سفید نمی‌تواند شد». معلوم نیست چرا جمله «و سیاهی...» را که متضمن تعبیر زیبایی نیز هست، داخل متن نکرده‌اند؟ سفید شدن به معنی ظاهر شدن و به اصطلاح امروز آفتابی شدن است.

ه. س: قلم [که] به وصال....

س ۱۸: بی هیچ بحث: «تواز بس که در کاغذ...» بهتر است، تا «توز بس بهر کاغذ...» بخصوص که تبدیل شدن «از» به «ز» در نثر بعید می‌نماید.

ه. س: مراد از «دندان زنی» به قرینه معنی، شاید اشاره به قطعی و یا هنری نظیر آن بوده است.

س ۱۸-۱۹: «از کاغذ می‌روی و سر...»، با توجه به نسخه بدل و اندکی اصلاح، باید چنین شود: «از کاغذ می‌بریدی، سر...».

س ۲۰: «به کاغذ چه کرده‌ام»، بهتر است، تا «بر کاغذ چه کردم».

س ۲۱: «او داده‌ام»، از «او دادم»، مناسب‌تر است.

س ۲۲: «در عالم وصلت نسبت که داشت». با اصلاح «در» به «از» و توجه به نسخه بدل، متن چنین می‌شود:



«از عالم وصلت و نسبتی که داشت»، و باز در همین سطر، باید «عادتی» به جای «عادت» در متن بنشیند. س ۲۳: با وجود دلایلی که در صفحه ۱۳۷ در ترجیح «دیده دریده» بر «دهن دریده» آورده‌اند، به عقیده بنده و به ویژه به قرینه سخن و زبان «دهن دریده» بهتر می‌نماید.

ح ۳۰: بهتر است «به خود پیچیدن» را کنایه از خشمگین شدن و ناراحتی بگیریم. معانی در خود فرو رفتن و با مردم نجوشیدن تناسبی با کاغذ ندارد، هر چند به قول مصحح در قالب انسانی مجسم شده است.

س ۲۵: «تو... به سر در می‌رفت». «می‌رفت» غلط واضح و نسخه بدل، یعنی «می‌رفتی» صحیح است. ه. س: «سیه سیه بر کاغذ می‌زدی». به احتمال قوی: «سینه بر سینه کاغذ...» بوده است.

ه. س: «نموده، بر دل کاغذ هموار می‌نمودم». با توجه به نموده و می‌نمودم، نسخه بدل درست‌تر و زیباتر به نظر می‌آید (البته «همواره» سهو کاتب است) یعنی: بر دل کاغذ هموار کرده‌ام.

س ۲۶: «سیاه زبانی و مشهور جهانی». ظاهراً در اصل چنین بوده است: سیاه زبانی مشهور جهانی. ه. س: از سیاق جمله و به قرینه معنی، می‌توان احتمال داد که «برسیم» باید «نرسیم» باشد.

ه. س: «تخته قلم قدح». نسخه بدل بهتر است، یعنی تخته قلم قط (= قط زن). قدح و قدح که در حاشیه به تنهایی معنی شده‌اند، گرهی از کار نمی‌گشایند.

س ۲۸: «مدت [ی] سرگردان بود». در نسخه بدل «مدتی» است و نیازی به افزودن «ی» در قلاب نبوده. در مورد «سرگردان بود»، احتمال می‌دهم که در اصل چنین صورتی داشته است: سرگردان بوده، یا: سرگردان بود [و]. ح ۳۴: «قطره زدن» به معنی آغشته کردن سرقلم به مرکب گرفته شده است که درست نیست. قطره زدن = دویدن، تند و تیز به راه رفتن. معنی جمله هم به خودی خود واضح است: قلم در طلب کاغذ، به اتفاق مرکب، به تندی روانه بود.

س ۲۹: «سُخمه» به معنی سیاهی و تاریکی است و با قبول آن، از جمله چنین عاید می‌شود که: «گزلک... سرقلم را تاریکی نمود (?)» لذا نسخه بدل را می‌پذیریم که: «سرقلم را دو شقه نمود». واژه ثقیل «سُخمه» دور از سیاق کلام نویسنده نیز هست.

س ۳۰: قلم قد (←) توضیح مربوط به سطر ۶. ه. س: «رو کرده»، شاید: رو کند، و به احتمال ضعیف: «رو کرد» بوده است.

ه. س: «اشک از دیده بفشانند». نسخه بدل با توجه به زمان فعل (و با افزودن «و» در آخر جمله) مناسب‌تر است: «سرشک از دیده می‌فشانند [و]».

س ۳۲: و شده (←) توضیح مربوط به سطر ۹.

س ۳۳: «آب در گوشش می‌چکاند»، خود دوات که نمی‌تواند چنین عملی انجام دهد و گذشته از آن، آب در گوش چکاندن چه تأثیری دارد؟ نسخه بدل صحیح است که می‌گوید: «آب در دهانش می‌چکانند».

س ۳۴: «و دوات در...»، شاید: «و دوات [را] در...» بوده است، اما از آنجا که وصف دوات در جمله قبل بیان شده است، می‌توان جمله را چنین تصور کرد: «و او [را] در...».

ضمناً «محفل» نیز مناسب نمی‌نماید. «محمل» یا «محفه» هم معنای درستی به دست نمی‌دهند. ظاهراً تحریفی در کلمه روی داده است.

ح ۴۳: در جمله «گزلک خنجر برکشیده»، خنجر را قلمتراش معنی کرده‌اند. حال آنکه غرض توصیف وضع و حال گزلک بوده است، چنانکه پس از آن می‌گوید: «قلم نیزه برگرفته». بیت منقول کلمه‌ای افتادگی و نیز غلطی (شاید چاپی؟) دارد و صورت صحیح آن چنین باید باشد: نیست ممکن که من از خط تو بردارم [دست] گرنه‌ندم... باید به مأخذ نقل نک: (کتاب آرای، ص ۶۵۱).

س ۳۵: قلم قدح (←) توضیح مربوط به سطر ۲۶.

س ۳۶: «شیشه سپاهی سپاهی لشکر...» باید به صورت «شیشه سپاهی، سپاهی لشکر»، اصلاح شود. یعنی: شیشه مرکب، مانند سپاهی لشکر به نظر می‌آید.



س ۴۰: «سعی و تلاش تام دارند». از سیاق جمله روشن است که تام باید به «نام» اصلاح شود. «تردد می‌نماید» نیز مطابق نسخه بدل صحیح است، یعنی: تردد می‌نمایند.

ه. س: کلمه «کمان» در اینجا مناسبتی ندارد و به احتمال قوی باید «گمان» باشد.

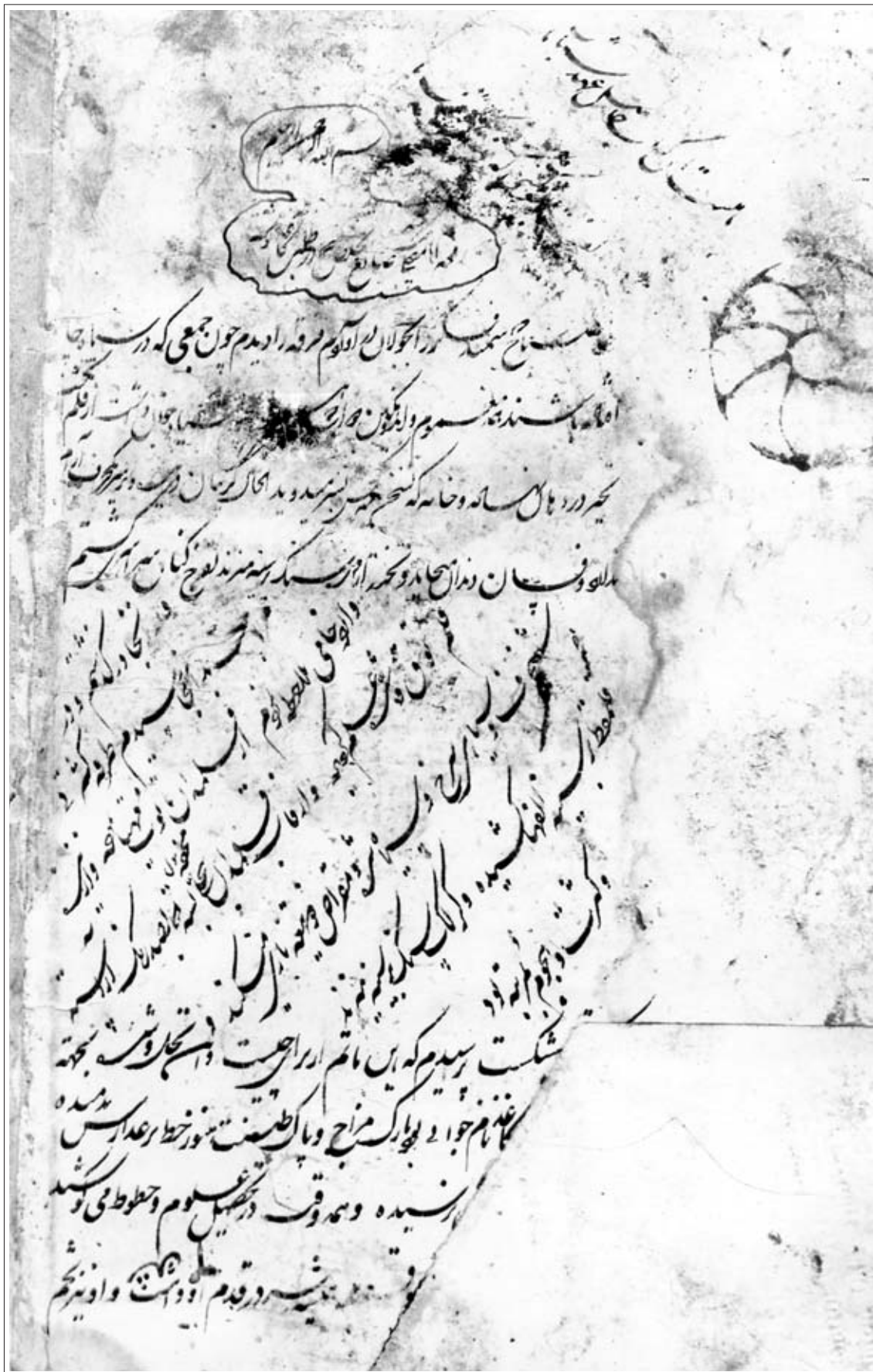
س ۴۱: «سوزنی از مسطر»، به قرینه «از زیر مشق بستر»، باید: از «سوزنی مسطر»، باشد و یا: «زیر مشق از بستر و سوزنی...» بوده است.

س ۴۳: «مرحمت و توجهی...» به قرینه «شفقت و مرحمت»، «توجهی» – همچنان که به درستی در نسخه بدل آمده است – «توجه» باید باشد. تام نیز – چنانکه در س ۴۰ دیدیم – لازم است که به «نام» اصلاح شود.

ح ۴۹: استمالت را به اشتباه گوشمالی معنی کرده‌اند، در نتیجه همه رسته‌ها پنبه شده است، چون تمام این زحمات و مشقات برای به دست آوردن کاغذ بوده، نه تنبیه کردن و گوشمالی دادن او. استمالت دادن یعنی دلجویی کردن.

س ۴۴: «... ازین توجه انخزام...». اگر «انخزام» را، چنانکه نوشته‌اند، به مفهوم غارت شدن بگیریم، جمله بی‌معنی می‌شود. احتمال دارد تحریفی در کلمه روی داده و صورت صحیح چنین بوده است: «شاید ازین توجه [و] آن خرام...» یعنی: از متوجه شدن و خرامیدن کاغذ به این سو. و یا باید «ملازم» را در نسخه بدل به ملازمان اصلاح کنیم تا جمله به این شکل درآید: «به همین توجه آن ملازم [آن]».

ح ۵۱: شور، همچنان که به درستی نوشته‌اند، در مفهوم غوغا و آشوب به کار رفته است، بنابراین ربط دادن آن با «دوات آشور» چیزی بر لطف معنی نمی‌افزاید.



صفحه آغازین «رقعة امامقلی بیگ صائغ»، به خط مؤلف، ۱۰۱۵ق (تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۷۷).